

مرز مرگ و زندگی

۱ قرنیتان ۱۵، ۳۸۳۵ و ۴۲-۴۴



«مردگان چگونه برمی‌خیزند و با چه نوع بدنی می‌آیند؟» 36 «چه سؤال ابلهانه‌ای! آنچه می‌کاری، تا نمیرد زنده نمی‌شود. 37 هنگامی که چیزی می‌کاری، کالبدی را که بعد ظاهر خواهد شد نمی‌کاری، بلکه تنها دانه را می‌کاری، خواه گندم خواه دانه‌های دیگر 38. اما خدا کالبدی را که خود تعیین کرده است، بدان می‌بخشد و هر نوع دانه را کالبدی مخصوص به خود عطا می‌کند. در مورد رستاخیز مردگان نیز چنین است. آنچه کاشته می‌شود، فسادپذیر است؛ آنچه برمی‌خیزد، فسادناپذیر 43. در نلت کاشته می‌شود، در جلال برمی‌خیزد. در ضعف کاشته می‌شود، در قوت برمی‌خیزد 44. بدن طبیعی کاشته می‌شود، بدن روحانی برمی‌خیزد.»

برای خاله فردریک چند هفته ی گذشته مانند یک کابوس بوده است. همه ی اتفاقات با درد اندکی در ناحیه ی بازو شوهرش آغاز شد. وقتی آمبولانس آمد خیلی دیر شده بود. پیتر، شوهر محبوبش، که ۶ دهه با او زندگی کرد، درگذشت. پیتر و فردریک فرزندی به دنیا آوردند. این کودکان را بزرگ کردند، آنها با هم مشاجره کردند و در عین حال همدیگر را بخشیدند. در سن بیش از ۸۰ سالگی هیچ کدام از این دو نمی توانستند تصور کنند که زندگی بدون دیگری چگونه ادامه خواهد یافت. زمان مرگ باید فرا رسد. آنها این را می دانستند. اما برای خاله فردریک دیدن صندلی خالی شوهر محبوبش بسیار سخت بود. او نمی توانست تحمل کند که شوهرش رفته است. او جزئی از زندگی فردریک شده بود. آنها مانند درختانی بودند که مثل گیاهان کوچکی با هم رشد کرده بودند... و اکنون... یکی از بین رفته بود. قلب خاله فردریک و روحش از درد سوزانده شد و این سوال را داشت: پیتر اکنون کجاست؟ او نمی تواند رفته بشاد!

سوالی دلخراش تر از این وجود ندارد: یکی از عزیزان مان مرد و کجا می رود؟ ما انسان ها آنقدر در زندگی ریشه داریم که تصور مرگ برای مان ممکن نیست! اما اگر کسی در گذشت، سوال اساسی این است: آیا دوباره ملاقات خواهیم کرد؟ و اگر چنین است، چگونه؟ اینها سوالاتی است که ما امروز با آنها سروکار داریم. در آلمان امروز یکشنبه مردگان نامیده می شود، زیرا در این روز فرد به خویشاوندان در گذاشته فکر می کند. در این روز، بسیاری به گورستان می روند و برای شخصی که از دنیا رفته است شمع روشن می کنند. خاطرات باقی مانده است. و از طرف دیگر، این روز را یکشنبه ابدی نیز می نامند زیرا ما معتقدیم که زندگی ما در اینجا روی زمین پایان نمی یابد، بلکه در ابدیت ادامه خواهد داشت. برای پولس رسول کلمه یک شنبه مردگان مناسب نیست! او گفت، اگر معتقد باشیم که زندگی ما با جسد به پایان می رسد، فقیرترین افراد خواهیم بود. بنابراین او با استفاده از یک تصویر بسیار قوی نشان می دهد که ما انسان ها نخواهیم مرد. برای این کار، او از تصویر یک دانه استفاده می کند. یک دانه در زمین کاشته می شود و می میرد. هنگامی که این دانه به درون این زمین تاریک برود، هیچ چیز از او دیده نمی شود. دیری نباید که گیاهان کاملاً جدیدی جوانه می زنند و زندگی حتی از گذشته شکوهمندتر می شود. اینگونه است که پولس زندگی ابدی را توصیف می کند. پولس از این مثال عملی استفاده می کند زیرا می داند تصور زندگی پس

از مرگ برای ما انسانها چقدر دشوار است. اگر یکی از ما ناگهان بمیرد، هیچ یک از ما واقعاً نمی‌توانیم باور کنیم که همان جسدی که در آنجا قرار دارد می‌تواند دوباره زنده شود. و دقیقاً به همین دلیل است که پولس نامه را به قرن‌تین نوشت. او می‌خواهد برای قرن‌تین و ما روشن کند که ما در مسیح زنده هستیم. بنابراین بیاید پولس را دنبال کنیم و در واقع از مرز مرگ و زندگی شروع کنیم. وقتی خاله فردریک دیگر نمی‌توانست پیتر محبوب را ببیند، بخشی از زندگی او از بین رفت. مرگ پیتر به او صدمه زد! خاله فردریک تحت هیچ شرایطی نمی‌توانست به شوهرش برگردد. بین این دو نفر و بین این دنیا و دنیای ابدی یک مرز وجود دارد که نمی‌توان از آن عبور کرد. بنابراین نمی‌توان تصور کرد که چگونه به آنجا خواهیم رفت. در اعتقاد نامه رسولان اعتراف می‌کنیم که انسان به صورت جسم رستخیز خواهد کرد. یعنی اگر در ابدیت باشیم، این مایم که در آنجا هستیم. ما با تمام ذهن خود آنجا خواهیم بود. اگر این سوال مطرح شود که، چگونه باید جسد دوباره زنده شود؟ این اتفاق اصلاً کاری نمی‌افتاد! و کدام پیتر در بهشت خواهد بود، آقای پیر ۸۰ ساله، یا پیتر ۲۰؟ وقتی چنین سوالاتی از پولس پرسیده شد، پرانرژی پاسخ داد: "چه سؤال ابلهانه‌ای!" او قرن‌تین را سرزنش کرد. آیا نمی‌دانید دانه ای که به زمین می‌افتد چیزی متفاوت از گیاه کوچکی است که از زمین رشد می‌کند! و سپس پولس تمام چیزهای منفی روی زمین را با چیزهای بهشتی مقایسه می‌کند. این انسانی فسادپذیر کاشته می‌شود و فاسدپذیر دوباره زنده می‌شود. به عنوان ضایق‌ترین چیزی کاشته می‌شود و در شکوه برافراشته می‌شود. در ضعف کاشته خواهد شد و با قدرت زنده خواهد شد. پولس می‌خواهد به ما بگوید: "ما در بهشت خوشحال خواهیم بود!" تصور کن که در میان افرادی هستید که کاملاً برای رفاه یکدیگر کار کنند. تصور کنید در مکانی هستید که هیچ کس نمی‌خواهد به دیگری را ستم کند یا تقلب کند، تصور کنید در مکانی هستید که مردم به یکدیگر اعتماد دارند. جایی که دیگر محدودیتی وجود ندارد. و جایی که مردم نیازی به زندان ندارند. زندگی ما در اینجا روی زمین مثل دانه است. اینجا در این زندگی پیدا می‌کنیم بیکران نیست. در عوض، ما درد و رنج و نفرت زیادی را تحمل می‌کنیم. و در پایان این دانه، یعنی بدن ما، به سوی مرگ می‌رود. فقط در این صورت است که اتفاق جدیدی می‌افتد. همه‌ی مشکلاتی را که سالها بر دوش کشیده ایم در قبر می‌گذاریم. خدا همه اشکها را از چشمان ما پاک خواهد کرد و خدا ما را تازه خواهد کرد. خدا در واقع پاسخ اساسی روبرو زندگی ابدی و مرگ است. هنگامی که خداوند برای اولین بار مردی را از خاک تشکیل داد، مجبور بود نفس زنده خود را به آدم بدمد. فقط در این صورت بود که آدم زنده شد. و همچنین خداوند بدن بی‌جان ما را زنده خواهد کرد. خدا همانطور که قبلاً انجام داده بود، با عشق، ما را تشکیل خواهد داد. سپس نفس خود را به آدم خواهد دمید. خدا در آن زمان می‌گوید: "ببینید، من همه کارهای جدید را انجام می‌دهم!" و این تنها اوست که می‌تواند چنین کاری را انجام دهد.

خواننده اریک کلیتون پسر ۴ ساله خود را پس از سقوط از طبقه ۵۳ ساختمان از دست داد. سپس او آهنگ "بدون اشک در بهشت" را نوشت. او در همین آواز از پسرش می‌پرسد، "آیا وقتی من تو را در بهشت ملاقات می‌کنم، مرا می‌شناسی؟ آیا اگر در آنجا همدیگر را ببینیم همین‌طور خواهد بود؟"

در پاسخ به این سوال، ما باید به عیسی نگاه کنیم. شاگردان پس از رستخیز او را شناختند و مدتی با او زندگی کردند. او همان فرد قبلی بود و با این حال متفاوت. او رستخیز کرده بود. و دقیقاً همین واقعیت بود که شاگردان را تحت تأثیر قرار داد. آنها تحت تأثیر قرار گرفتند که عیسی همان فرد است. و مرگ هیچ کاری با او ندارد. و به همین دلیل آنها به کشور دیگر رفتند و در تمام مدت فقط در مورد این عیسی رستخیز کرده صحبت کردند. دیگر مرگ نیز نمی‌توانست آنها را بترساند. و آنها می‌توانستند بهشت را از طریق عیسی در اینجا و اکنون ببینند! ما هنوز روی این زمین هستیم. ما نمی‌توانیم خدا و زندگی جدید را به وضوح ببینیم یا درک کنیم. ما فقط می‌توانیم ببینیم که این کار در خود عیسی آشکار است. اینجا و اکنون ما هنوز در مرز هستیم. ما در این زندگی به زندگی دیگر نگاه می‌کنیم. هنوز هم مرگ و رنج در اطراف ما وجود دارند. بسیاری از عزیزان مان می‌میرند و به همین دلیل روح ما برای زندگی و خدا و عیسی فریاد می‌زند. عیسی خود به ما آموخت: "ببینید ملکوت بهشت نزدیک است!" پادشاهی بهشت نزدیک است زیرا عیسی نزدیک است. و مردمی که در اطراف عیسی بودند معنی این را فهمیدند: عشق و پیوند صمیمی با خدا از او تراوید. از طریق عیسی مسیح می‌دانیم که بهشت کجاست! و این بهشت از اینجا آغاز می‌شود و اکنون جایی که ما اکنون به آن ایمان داریم. با آرزوی این خدا و این بهشت، هر روز بارها و بارها دعا می‌کنیم: "پدر آسمانی ما! آمین!"